

سیر مهاجرت و مسافرت های ابن سینا

معصومه ملک محمدی

چکیده

بوعلی هم چون دیگر دانشمندان عصر خویش دستخوش حوادث متعدد زمان خود گشت که از عوامل مؤثر در مهاجرت او بوده، در آن عصر دانشمندان اکثرا در خدمت امیران و پادشاهان وقت به مامور علمی و تحقیق و تفحص می پرداختند. بوعلی سینا در سال ۳۷۰ پا به عرصه وجود گذاشت مادر او ستاره و پدرش عبدالله و ساکن قریه خرمشین بودند.

پدر بوعلی سینا وقتی او ده ساله بود و به دلیل کار دیوانی خویش به شهر بخارا مرکز حکومت سامانیان نقل مکان کردند. او در دهسالگی قرآن مجید را به خاطر سپرد. ریاضیات را در خدمت ابو عبدالله ناتلی و حساب و جبر و مقابله و هندسه را نزد مردی فاضل بنام محمود مساح فرا گرفت.

بوعلی سینا تا سن ۲۲ سالگی در بخارا و در خدمت امیر بخارا به تحصیل و فراگیری علوم پرداخته و با اجازه ای که در پی معالجه نوح بن منصور امیر سامانی گرفته بود به راحتی در کتابخانه سلطنتی تردد داشت. پس از گذشت امیر نوح بن منصور دربار سامانی دچار هرج و مرج شد در نتیجه مجبور به ترک بخارا شد و از آنجا به شهر گرگانج به دربار علی بن مامون امیر گرگانج راه یافت در این زمان رساله ای در باره نبض به زبان فارسی، قصیده هایی در باره منطق و ... به رشته تحریر در آورد. اهمیت گرگانج به وجود دانشمندان و کتابخانه سلطنتی آن بود. و چون سلطان غزنوی عزم انتقال دانشمندان را به دربار خویش نمود و بوعلی موافق این امر نبود تصمیم به مهاجرت گرفت و قصد گرگان و دربار وشمگیر را نمود. اما او نیز حکومتش به دست سلطان غزنه از بین رفته بود. بوعلی مدتی را در جرجان اقامت نمود و قسمت اول قانون و مختصر المجستی را تالیف کرد. سپس عزم سفر

کرده به خراسان و از آن جا راهی ری ، قزوین و همدان گشت. اما در این اثناء توقیفی نیز در ری نمود که ریاست بیمارستان ری و معالجه بیماران را به عهده گرفت. بوعلی در طی سفرهای خود تمام آنچه که اندیشیده بود جامه عمل پوشاند. او جلد دوم قانون را در ری شروع نمود. بوعلی با مشاهده اختلاف دربار ری عزم مسافرت به قزوین را نمود. و از آنجا راهی همدان و دربار شمس الدوله گشت و بیماری او را معالجه کرده و به مقام وزارت شمس نیز منصوب شد. پس از مرگ شمس فرزندش سمالدوله به امیری رسید اما بوعلی از اطاعت او سرباز نمود و قصد اصفهان و دربار علاالدوله کاکویه دایی سمالدوله را کرد. پس از مهاجرت به اصفهان و مدتی اقامت در آنجا قصد بازگشت به همدان را نمود که در این زمان شیخ در سن ۵۷ سالگی به سر می برد و در طول راه مبتلا به بیماری قولنج شد که در پی این بیماری دارفانی را وادع گفت.

بوعلی همچون دیگر دانشمندان عصر خویش دستخوش حوادث متعدد زمان خود گشت که از عوامل مؤثر در مهاجرت او بوده در آن عصر دانشمندان اکثراً در خدمت امیران و پادشاهان وقت به امور علمی و تحقیق و تفحص می پرداختند و چنانچه عالم و دانشمندی به اطاعت امیران و شاهان در نمی آمد به ناچار یا باید ترک دیار می نمود و شهر به شهر تحت تعقیب قرار می گرفت و یا اینکه خود را به چوبه دار و سیاهچالهای وحشتناک می سپرد. بنابر این بوعلی از آن دسته دانشمندان بود که راه مهاجرت را پیش رو گرفت.

تولد بوعلی سینا در سال ۳۷۰ پا به عرصه وجود گذاشت مادر او ستاره از قریه افشنه (این شهر در جانب مغرب بخارا بود و شهری بوده است بزرگ و پاکیزه و دارای عملی وسیع و شارستانی بزرگ و حصاری استوار و مسجد جامع و مساجدی معمور)^۱ و پدرش عبدالله از مردم بلخ (شهر بلخ که موطن پدر ابن سیناست امروز در کشور جمهوری افغانستان قرار دارد).^۲ که در قریه خرمشین (ونیز قریه خرمین که پدر بوعلی سینا عامل آن بوده است از قرای معتبر ناحیه بخارا بوده است).^۳ سکنی داشتند.

بلخ در آن روزگار یکی از قطب های فرهنگی و تجاری و معنوی سرزمینهای اسلامی بود و بیش از هر چیز وجود یک معبد در این شهر توجه مردم شرق را به آن جلب نموده بود. (وجود یک معبد بزرگ بودائی بنام نوبهار در شهر بلخ یکی از علل مهم توجه مردمان مشرق زمین به این شهر به شمار می رفت)^۴

بخارا و پدر بوعلی سینا وقتی او ده ساله بود چون کار دیوانی داشت به شهر بخارا مرکز حکومت سامانیان نقل مکان کردند. (شهر بخار که پدر ابن سینا بدانجا نقل مکان کرد در دوران معاصر یکی از شهرهای جمهوری ترکستان شوروی سابق است).^۵ او در دهسالگی قرآن مجید را به خاطر سپرد (می گویند در دهسالگی قرآن

مجید را بخاطر سپرد و ریاضیات را در خدمت ابو عبدالله ناتلی آموخت . هم چنین نزد مردی فاضل بنام محمود مساج که به کار بقالی روزگار می گذراند به تحصیل ریاضیات که شامل حساب جبر مقابله و هندسه است را فرا گرفت^۶

بوعلی سینا تا سن ۲۲ سالگی در بخارا (به همه وقت سرای امارت بخارا بوده است . و بخارا را بومجکت خوانند. شهریست بر هامون و خانه ها از چوب ساخته باشند. و کوشکها و باغها و بوستانها در هم دیگر ساخته است. و دیهها به نزدیک یکدیگر چنان کی باغها همه پیوسته باشد. مقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ . و گرد بر گرد آن دیواری در کشیده کی درین همه مسافت ویرانی یا فضای خالی نتوان یافت. بخارا را هفت دروازه هست یکی را در شارستان خوانند و دیگر را در نور و سه دیگر در کنده و چهارم در آهنین پنجم در قهندژ و ششم دروازه مهر - کی دروازه بنی اسد خوانند و هفتم دروازه سعدیان^۷ . و در خدمت امیر بخارا به تحصیل و فراگیری علوم پرداخته و با اجازه ای که در پی معالجه نوح بن منصور امیر سامانی گرفته بود به راحتی در کتابخانه سلطنتی تردد داشت و در این ایام به تألیف نیز پرداخته (مجموعه ده جلدی برای فقیه ابوبکر برقی به نام حاصل و محصول، کتابی در باره علم اخلاق تحت عنوان البروالائم و در همان زمان برای همسایه اش ابوالحسن عروضی یک اثر کلی در فلسفه نوشت و نام آن را حکمت عروضی نهاد که بیست و یک جلد می باشد)^۸

زبان و مردم بخارا (زبان اهل بخارا زبان اهل سغد باشد. و مردمان بخارا فاضلان باشند و معاملت به درم کنند و سیم ایشان عظیمی باشد)^۹

گرگانج شیخ ابوعلی سینا ۲۲ ساله بود که امیر نوح بن منصور درگذشت و هرج و مرج در دربار بوجود آمد در همین اثناء پدرش نیز از دنیا رفته بود چون

حکومت سامانیان در آن زمان سر و سامانی نداشت شیخ به طرف گرگانج رهسپار شد. (گرگانج. واقع در خوارزم و پایتخت خوارزمشاهیان بود.)^{۱۱} (خوارزم از نواحی آبادان مابین خراسان و ماوراءالنهر بود و از قدیمترین ایام جزو شهرستانهای بزرگ ایران محسوب می شد. در عهد سامانیان این ناحیه نیمه مستقل بود و حکمران آنجا از طرف شاهنشاهان ساسانی حکومت میکردند و خسرو خوارزم خوانده می شدند این ولایت وسیع که رودخانه عظیم جیحون از سراسر آن می گذشت و پس از مشروب کردن همه مزارع و کشتزارهای آن و گذشتن از مرو و بلخ به دریای خزر میریخت، از لحاظ برداشت محصول زراعتی و حمل و نقل و ورود و خروج کار و آنها و رونق تجارت چشم و چراغ ماوراءالنهر عهد سامانیان به شمار می رفت.)^{۱۱} (جغرافی نویسان آن عهد نوشته اند که خوارزم اقلیمی است منقطع از خراسان و ماوراءالنهر و از تمام جهات آنرا بیابان فرا گرفته است و مغرب به حدود غزیه می پیوندد و از جانب جنوب و شرق به خراسان و ماوراءالنهر همسایه است و آن...)^{۱۲} زبان مردم خوارزم با دیگر شهرهای آن دیار فرق داشته و مخصوص به خود آن شهر می باشد (زبانشان مخصوص به ولایت خودشان است و در سراسر خراسان جایی جز خوارزم به آن تکلم نمی کند.)^{۱۳}.

شیخ نه سال در گرگانج در خدمت علی ابن مامون امیر گرگانج بسر برد و در این دوران نیز تالیفات خود را به رشته تحریر در آورد..(رساله ای در باره نبض به زبان فارسی ، قصیده ای در باره منطق و رساله ای در باره بیهودگی پیش بینی آینده بر اساس تقویمهای نجومی به زبان عربی به نام ابطال احکام نجوم، ده شعر و قصیده و یک رساله درباره زهد، که در آن حالات مختلف کسانی را که مبادرت به تزکیه نفس می کنند. با دقت تشریح کرده است و یک کتاب فلسفی تحت عنوان بقاءالنفس الناطقه و اشعار متعددی در ستایش عقل و خرد، رساله ای درباره افسردگی و علل آن تحت عنوان الحزن و اسباب)^{۱۴}

اهمیت گرگانج به وجود دانشمندانی که در این شهر و در دربار مامون جمع بودند بود و هم چنین به کتابخانه نفیس سلطنتی آن، (علاوه بر این پس از انقراض

حکومت سامانیان بدست ترکان و فرمانروای آنان ایلک خان عده ای از مشهورترین دانشمندان و پزشکان حاذق که از بخارا متواری شده بودند در پایتخت خوارزم گرد آمده تحت حمایت دربار مامونی قرار گرفتند. در این شهر تجارت رونقی بسزا داشت و به علت وجود کتابخانه معتبر و نفیس سلطنتی نسخه برداری از کتب گرانبها نیز بی رونق نبود و عده ای از خوشنویسان و نسخه برداران بدین کار مشغول بودند.^{۱۵} در پی اخبار و پیکی که به دربار مامون رسیده بود محمود غزنوی تقاضای انتقال دانشمندان به دربارش را نموده بود (بهر حال در دربار غزنین نیز به شما احترام خواهند کرد. شیخ - دربار غزنین برای من از جهنم بدتر است).^{۱۶}

گرگان چون شیخ نمی خواست بدرخواست سلطان محمود غزنوی به غزنین برود قصد دربار قابوس وشمگیر را نمود. (شیخ به قصد پیوستن به دربار وشمگیر به سوی شمس المعالی قابوس وشمگیر به جانب جرجان روانه شد ولی در ضمنراه به او خبر رسید که قابوس را محبوس و مقتول کرده اند و چون در دهستان به سختی گردید و به زحمت خود را به جرجان رساند و در آنجا به استراحت پرداخت و در این چا بود که قسمت اول کتاب قانون و کتاب مختصر المجستی را تالیف کرد).^{۱۷} شیخ در ایامی که در آنجا بسر می برد ضمن تدریس، تالیفات متعدد نیز داشت (شیرازی مراقب بود که ما هیچ کم و کسری نداشته باشیم در عوض از استادم خواهش کرد به او درس نجوم و منطق بدهد. شیخ در عرض چند هفته رساله ای در منطق نوشت و نام آن را الاوسط گذاشت).^{۱۸}

گرگان در آن عهد دارای حومه ای بزرگ بوده است بطوری که جغرافی نویسان درباره گرگان چنین می نویسند (گرگان از لحاظ سرسبزی و حضرت بی نظیر و مانند است و بناهای آن از گل است و خاک آن از آمل خشک تر است و باران آن از طبرستان کمتر است. با همه این احوال گرگان در تابستان و زمستان باران وافر است به حدی که آزاردهنده و ضجرآور است).^{۱۹} (گرگان و اعمال و کوههای آن نزدیک طبرستان

است و حومه آن بزرگ و در آن نواحی بی مانند است. بناهای آن از گل و خاکش از خاک آمل خشک تر و بارانش کمتر است، و با این همه در گرگان و طبرستان چه در تابستان و چه در زمستان بارانهای دائمی هست. مردم گرگان با وقار و جوانمرد و توانگر بودند. گرگان بوسیله رودی پرآب بزرگ به دو بخش تقسیم شده و پلی این دو بخش را به هم می پیوندد و ...^{۲۰} (گرگان و طبرستان از سالها باز تابع خراسان و ری است پول گرگان و هم طبرستان دینار و درهم و یک من این دو ولایت و نیز سرزمین ری شش صد درم و من قومس سیصددرم است. گرگان را بندرگاهی به نام آبسکون در کنار دریای طبرستان است که از آنجا به کشتی نشسته و به خزر و باب الابواب و جیل و دیلم و جز آن می روند)^{۲۱}. هم چنین از ابن حوقل آورده اند (در گرگان آب فراوان است و کشتزارهای عریض و طویل دارد... و آن را حدی است موسوم به دهستان)^{۲۲} از تالیفات دیگر شیخ در گرگان می توان پاسخ پرسشهایی را که به صورت رساله تدوین نمود را نام برد. (از جمله رساله درباره زاویه، مبداء و معاد و نیز تعلیقات نوشته و بزرگترین اثر زندگانی اش را شروع نمود).^{۲۳} شیخ از گرگان راه خراسان را پیش رو گرفت (وی پس از مسافرت به گرگان به خراسان آمد و مدتی در آن ولایت اقامت گزید و در شهرهای معروف آن به طبابت مشغول شد).^{۲۴}

خراسان (در قرن چهارم هجری خراسان جزو توابع ماوراءالنهر بود و امیران سامانی بر آن ولایت نیز حکومت داشتند).^{۲۵} (از همه بالاتر، خراسان در آن تاریخ، مرکز علماء و فضلا و دانشمندان و فلاسفه و طالب علمان و مقصد اهل حاجات و مآرب بود).^{۲۶} (خراسان قرن چهارم محدود بود از مشرق به سیستان و قسمتی از هندوستان و از مغرب به بیابان غزو نواحی گرگان و شمال به ماوراءالنهر و قسمتی از کشور ترک تا پشت ختلان و از جنوب به کویر فارس و قومس).^{۲۷}

بوعلی به طوری که در شرح احوالش می بینیم هنگام مهاجرت از ماوراءالنهر به خراسان رفت و مدتی در آنجا اقامت گزید و سرانجام آنجا را ترک گفت و از راه ری و قزوین به همدان رفت. البته شیخ وقتی به ری رسید توقیفی در آن داشت.

ری (ری از قدیمترین شهرهای آریائیسست و چند جا در اوستا به اسم این شهر بر میخوریم که آنرا به معموری و آبادانی ستوده است).^{۲۸} (در تمام قلمرو دیلمیان شهری آبادتر و بزرگتر از ری وجوی نداشت. مرامنش چون شهرشان پایتخت بود و شهری تجارتی نیز محسوب می شد، نسبتاً زندگانی مرفهی داشتند. طول این شهر در آن عهد به یک فرسخ و نیم می رسیده است و بر گرداگرد آن حصاری زیبا کشیده بودند که در عالم اسلام به آن روزگار شهرت بسزائی داشته است این دیوار دارای دروازه های متعدد بوده است که مشهورترین آنها عبارتند از: ۱- دروازه طاق که به جانب جبال و عراق باز می شد. ۲- دروازه بکیسان که بر سر راه قزوین نهاده شده بود. ۳- دروازه کوهکین که در شمال شهر بود و به جانب مازندران باز می شد. ۴- دروازه هشام که بر سر راه قوس و خراسان نهاده بود. ۵- دروازه سین که در جنوب شهر بود و راه قم و کاشان به آن منتهی می شد).^{۲۹} (در مشرق پس از بغداد شهری آبادتر از ری نیست. وسعت ری یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم است و بناهای آن اغلب از گل و گاهی از گچ و سنگ است).^{۳۰} این شهر قلعهء زیبای معروفی با دروازه های مشهور دارد از جمله آنها دروازه ماطاق است که از آن به جبال و عراق و ...)^{۳۱}

شیخ در ری به ریاست بیمارستان معروف رازی که پزشک همزمان با او بود از طرف سیده خاتون منصوب گردید. هم چنین بوعلی تالیفات خود را به رشته تحریر در می آورد. (درواقع من به تالیف پنج کتاب به کلی مجزا از یکدیگر می اندیشم. کتاب نخست وقف مسائل کلی درباره بدن انسان، بیماری، سلامتی، معالجه و فن مداوای امراض خواهد بود. کتاب دوم شامل مواد طبی و داروشناسی ساده، کتاب سوم مبحث بررسی امراض از طریق معالجهء اعضاء و جوارح و کتاب چهارم با فصلهایی درباره تبها، علائم بیماریها، تشخیصها و

احتمالات، جراحیهای کوچک، غده ها، زخمها، شکستگیها و گزیدگی ها آغاز و با فصلی درباره سموم خاتمه می یابد و بالاخره کتاب پنجم محتوی دستورهای داروسازی خواهد بود.^{۳۲}

بوعلی در طی سفرهای خود تمام آنچه که اندیشیده بود جامهء عمل پوشاند. او جلد دوم قانون را نیز در ری شروع نمود به نقل از شاگردش (برویم ، دیر وقت است. دلم می خواهد نوشتن جلد دوم قانون را شروع کنم)^{۳۳} (در همین جا بود که به مطالعهء حرکات زمین شناسی پرداخته و رساله ای تحت عنوان علت ایستادن زمین در جای خود را نوشته بود).^{۳۴}

با اتفاقات و اختلافاتی که بین ملکه ری و ولیعهدش پیش آمده بود شیخ دوباره مبادرت به مهاجرت نمود و به طرف قزوین روانه گشت.

قزوین (در قرن چهارم بین قزوین تا شهری که مرکز جبال و دیلم و پایتخت آل بویه بود بیست و هفت فرسخ فاصله بوده است).^{۳۵} خصوصیات شهر قزوین در آن زمان بدین ترتیب بود که (این شهر هم مانند سایر شهرهای آن عهد دارای حصنی استوار بوده و مسجد جامع آن در شهرستان آن قرار داشته است . این شهر در آن موقع آبخور دیلمان و سرحد دیلم محسوب می شد. و تا مرکز دیلمان فرسخ فاصله داشته است . در قزوین آب جاری وجود نداشته و اهالی از کاریزهایی که در زیر زمین تعبیه شده بود و در مسجد جامع آفتابی می شد استفاده می کردند...)^{۳۶}

یعقوبی شهر قزوین را چنین توصیف نموده است(قزوین در دامن کوه بنا نهاده شده و آنرا دو دشت است یکی را دشت بزرگ و دیگری را دشت سیرم می نامند که در ایام زمستان در آنها آب جاریست و در تابستا بدون آب اند . اهالی آن از لحاظ نژاد مخلوطی از عرب و ایرانی اند و در آن شهر آثار ایرانیان قبل از اسلام و آتشکده ها وجود دارد و خراج آن با خراج زنجان یک میلیون و پانصد هزار درهم است).^{۳۷} مردم قزوین افرادی دانشمند و توانگر بودند. آن گونه که ابن حوقل در باره اهالی این شهر می

نویسد) مانند قزوین در سراسر اعمال جبال از لحاظ فراخی معیشت و تمکن اهالی و تسلط آنان در ادب...^{۳۸}

در مدتی که بوعلی در قزوین بسر برد علاوه بر تالیف به معالجهء بیماران اهتمام نمود تا اینکه از دربار همدان افرادی به دنبال او آمدند. بدین ترتیب بوعلی از قزوین راهی همدان شد.

همدان (همدان در آن روزگار جزو اعمال جبال محسوب می شد و شهری بزرگ بود و طول آن به یک فرسخ می رسید و حصار و ربض و شهرستانی داشت که حصار آن سخت استوار و شهرستان و ربضش بسیار معمور بود. شهرستان آن را چهار دروازه بود که تمام از آهن تعبیه شده بود و بناهای آن گلین بوده است.)^{۳۹} (همدان در اوائل اسلام جزو توابع بصره محسوب می شد و خراج آنرا به بصره حمل می کردند و در عطایای آن شهر خرج می کرده اند. آب شهر از رودخانه ها و چشمه سارهای داخلی تهیه می شد.)^{۴۰} (در عهد بوعلی شهر سخت پر آب و درخت بوده است و غلات فراوان از زمین های مزروعی آن بدست می آمده است. و اهل علم و ادب و فضل نیز در آنجا بسیار یافت می شد. مردمانش توانگر و اهل مروت و جوانمردی بودند. در همدان بعلت کوهستانی بودن ناحیه اش گوسفند و سایر مواشی فراوان تربیت می شد و مواد لبنی در آنجا به حد وفور بدست می آمد. و نیز انواع تجارت در آنجا رواج داشت در یکی از توابعش بنام رود راور، زعفران فراوان بدست می آمد که به خارج حمل می شد.)^{۴۱} (از همدان تا قزوین چهل فرسنگ فاصله بود.)^{۴۲} (در این فاصله شهری وجود نداشت)^{۴۳} (از همدان تا شهر ری که مرکز جبال و پایتخت واقعی دیالمه بود چهل و شش فرسنگ راه بوده است.)^{۴۴}

شیخ در اثنائی که در همدان در دربار شمس الدوله بسر می برد و او را معالجه می نمود به مقام وزارت شمس نیز منصوب شد. و تالیفات خود را بعضا به اتمام و یا بعض دیگر را شروع نمود. (در بهار ۴۱۰ هجری آخرین صفحات قانون را به من

تقریر کرد. و کتاب پنجم با دستورالعملهای داروسازی به پایان رسید. یک هفته بعد حواشی قانون را به آن افزود.^{۴۵} (کتاب قانون در طب که مشهورترین و بزرگترین کتب طبی اسلامی و مشتمل بر پنج قسمت است...)^{۴۶} (شیخ جلد دوم شفا را نیز در این فاصله تکمیل کرد و جمیع الاهیات و طبیعیات شفا را جز کتاب حیوان و نبات نوشت هم چنین کتاب الدافی الحکم و کتاب عرفانی تحت عنوان حی ابن یقظان را نیز شروع کرده بود).^{۴۷} پس از مرگ شمس الدوله به درخواست فرزند او سمالدوله در خصوص ادامه وزارتش پاسخ منفی داد بنابر این سماءالدوله شیخ را در زندانی که در قلعه فردجان در نزدیکی همدان قرار داشت بازداشت کرد (چون شمس الدوله فوت شد فرزندش سماءالدوله خواست شیخ را همچنان در وزارت نگاهدارد، اما شیخ زیر بار این امر نرفت...)^{۴۸} بوعلی پس از رهایی از بند به دعوت امیر اصفهان علاءالدوله کاکویه دایی سماء الدوله راهی اصفهان شد.

اصفهان (اصفهان آن روزگار سخت آبادان بود و یکی از ولایات بزرگ ایران و نواحی مشهور کشورهای اسلامی بشمار می رفت. سراسر این ناحیه ۸۰ فرسخ در ۸۰ فرسخ و در وی شهرستانها و روستاهای فراوان بوده است. جغرافی نویسان در حدود ۱۷ روستا برای آن ذکر کرده اند که هر روستائی را ۳۵۶ قریه قدیمی بوده است غیر از قری و دیه های جدیدالاحداث).^{۴۹} (اهالی اصفهان در قرن چهارم مخرطی از نژاد ایرانی و عرب بوده اند ولی اکثریت با ایرانیان بوده است و عرب در آنجا در اقلیت بود. این اعراب از بصره و کوفه به آنجا مهاجرت کرده بودند و غالبشان از قبیله های ثقیف و تمیم و بنی ضبه و خزاعه و بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و غیره بودند که هنگام فتح این شهر بدست مسلمانان کم کم به این ناحیه مهاجرت کرده بودند).^{۵۰}

شیخ پس از مدتی دوباره به همدان بازگشت و در آنجا در اثر بیماری قولنج که عارض گردیده بود در سن ۵۷ سالگی زندگی را وداع گفت او قبل از مرگ به شاگردش ابو عبید سفار شاتی نمود (سعی کن نوشته هایم را جمع آوری کنی . آنها را

به تو می سپارم خداوند هر سرنوشتی را که هر کس استحقاق دارد برایش تعیین می کند. آن روز اول ماه رمضان ۴۲۸ هجری بود هنگامی که شیخ الرئیس در گذشت پنجاه و هفت سال از عمرش می گذشت.^{۵۱}
